



خاطره بانوی فعال فرهنگی محله خلیج از مسجدی شدن غیرمنتظره یک نوجوان دهه هشتادی

وقتی میثم، الگو شد

چقدر دارد به فضای مسجد نزدیک می شود. زهره خانم هم آرام آرام باحسی مادرانه با او ارتباط گرفت؛ گاهی می نشستیم و درباره زندگی، دوستانش، نگرانی هایش و... حرف می زدیم. میثم سؤال های اعتقادی می پرسید. سعی می کردم جواب هایم طوری باشد که نه سخت باشد و نه شعارزده. میثم که آمده بود دوستش را ببرد. خودش در مسجد ماندگار شد.

رجبی می گوید: باورکردنی نبود. سه ماه بیشتر از این ماجرا گذشته بود که آرام آرام ظاهر و رفتار میثم تغییر کرد. گاهی خودش هم با خنده می گفت: من نمی دانم اینجا چه می کنم.

● میثم همه را شگفت زده کرد

سال بعد، اتفاقی افتاد که نگاه بسیاری را نسبت به میثم تغییر داد. همین نوجوان هفده ساله که روز اول آمده بود تا دوستش را منصرف کند، در پیاده روی اربعین شرکت کرد.

زهره خانم می گوید: وقتی خبرش پیچید، خیلی ها باور نمی کردند. حتی همان هایی که از ظاهرش ایراد می گرفتند، تصور نمی کردند این پسر نوجوان تا این حد تغییر کرده باشد.

حالا دو سال گذشته است و میثم یکی از فعال ترین نوجوان های مسجد است؛ در بخش رسانه مسجد، حرف های زیادی برای گفتن دارد، در برگزاری مراسم مذهبی پیش قدم می شود و برای بچه های کوچک تر الگو شده است.

خانم رجبی همیشه بالبخند می گوید: ماکاری نکردیم. فقط به جای قضاوت، در مسجد را باز گذاشتیم. خودش انتخاب کرد که بماند.

در همان چند دقیقه کوتاه ناراحت بود و می گفت که چرا رامین باید اینجا بیاید. چرا وقتش را تلف می کند.

بعد از رفتن آن ها، رجبی ماجرا را برای بهنام اصغر زاده، مربی نوجوانان، تعریف کرد. این مربی همان قدر که جدی است، در ارتباط با نوجوان ها معجزه می کند. رجبی می گوید: اصغر زاده فهمید میثم دنبال یک گوش برای شنیده شدن است. از همان روز تصمیم گرفت پیگیرش باشد و او را به مسجد جذب کند.

در روزهای بعد، هر بار میثم برای بردن رامین می آمد، گاهی با خانم رجبی هم کلام می شد. این پرسش و پاسخ های ساده و گاهی چند جمله تشویق آمیز و سپردن یک مسئولیت کوچک مثل کمک در جابه جایی وسایل یا کمکی کوچک در کلاس رسانه، او را در جریان امور مسجد قرار داد.

کم کم میثم حرف می زد، مشارکت می کرد و حتی متوجه نمی شد



سمیرا منشادی از هره رجبی، بانوی سی و هفت ساله ساکن محله خلیج، پانزده سال است که در این محله زندگی می کند. دو سال پیش، به خاطر پسرش قدم در مسجد امام حسن مجتبی (ع) گذاشت؛ دنبال یک مربی تربیتی قابل اعتماد می گشت. پرس و جوهایش او را به «مجموعه کریمان» رساند: مجموعه ای که کم کم خانه دومش شد. همان روزها بود که فهمید چقدر می تواند برای این فضا مفید باشد.

کار بانو جوان ها برایش خاطره های ریز و درشت زیادی دارد. اما هیچ کدام در ذهنش اندازه داستان رامین و میثم پررنگ نیست.

● بیگانه با مسجد

رجبی از همان روز اول که وارد مسجد شد، به خاطر روحیه اش، بخش هایی از کارهای آموزشی مجموعه کریمان را قبول کرد. گاهی برای برنامه های فرهنگی سری به کلاس نوجوان ها می زد و آنجا بود که برای اولین بار رامین را دید؛ نوجوانی ساکت، دقیق و تشنه یادگیری، رامین تازه عضو گروه رسانه مسجد شده بود.

ماجرای او از روزی شروع شد که یک روز عصر، وقتی رجبی پشت میز کارش نشسته بود، در اتاقش باز شد و پسری با ظاهری کاملاً متفاوت وارد شد؛ با گردن بند و دست بندهای تیره و موهای مدل دار. رجبی برایمان توضیح می دهد: ظاهرش دادمی زد که با مسجد غریبه است. اسمش میثم بود. آمده بود تا دوستش، رامین را از مسجد ببرد و با هم تفریح کنند.

زهره خانم با آرامش به او گفت که باید صبر کند تا کلاس دوستش تمام شود. اما پسر نوجوان

مداح نوجوان محله امام رضا (ع) از سفر شیرین کودکی اش می گوید

هم نوایی با مداح در کربلا

امید محله

● چه ویژگی مداحی را دوست داری؟

شور سینه زنی را بیشتر دوست دارم. سبکی که آقای ذاکر در مداحی وارد کرد، باعث می شود محفل با هیجان و پر شور باشد.

● از بین مداحان کدام یک را بیشتر گوش می کنی و دوست داری؟

مداحی های مرتضی بیرنژاد را دوست دارم و از بعضی از مداحی هایش الگو می گیرم.

● در روز چقدر تمرین مداحی می کنی؟

حداقل یک ساعت وقت می گذارم یا صوت مداحی گوش می کنم یا مدح هایی را که می خواهم، از کتاب ها برمی دارم و تمرین می کنم.

● اگر روزی قرار باشد هیئت مخصوص نوجوان ها را خودت اداره کنی، دوست داری چه فضایی داشته باشد؟

دوست دارم هیئت باشد که بچه ها فقط برای گریه کردن یا شور نیابند؛ جایی باشد که یاد بگیرند چطور احترام مجلس را نگه دارند. دوست دارم فضای ساده و صمیمی باشد؛ همچنین جایی باشد که هر نوجوانی که استعداد دارد، بتواند پشت میکروفون برود و هنر خودش را نشان بدهد.

● به جز مداحی فعالیت دیگری هم داری؟

چون به کار با صدا علاقه مندم، در بخش تنظیم و راه اندازی سیستم صوتی هیئت فعالیت می کنم. این کار باعث می شود در کنار مداحی تجربه عملی هم داشته باشم.

● کجاها مداحی کرده ای؟

در هیئت مسجد ایزدی، هیئت حیدریون مسجد حضرت محمد (ص) و مجتمع فرهنگی امیرالمؤمنین (ع).

● اولین بار که قرار بود به صورت حرفه ای مداحی کنی، چطور بود؟

هیچ ترسی نداشتم؛ چون از چپکی عاشق این بودم که روزی میکروفون دستم بگیرم و در جمع بخوانم. اولین بار در مجتمع فرهنگی امیرالمؤمنین (ع) مداحی کردم و احساس می کردم به آرزویم رسیده ام.

● در مسابقات مداحی هم شرکت کرده ای؟

بله، پایه ششم که بودم، در مسابقات مداحی بین مدارس همه مقاطع تحصیلی آموزش و پرورش ناحیه ۲، مقام دوم را کسب کردم.



نجمه موسوی زاده از کودکی همراه خانواده اش

همیشه در مراسم مذهبی شرکت می کرد اما وقتی در چهار سالگی در حرم امام حسین (ع) روی شانه پدرش نشست، بود. هم صدا با مداح ایرانی که آنجا روضه می خواند، شروع به خواندن کرد. مداح که دید بچه ای با این سن و سال، به زیبایی می خواند، میکروفون را به او داد و این طور شد که محمداحسن، از همان موقع وارد دنیای مداحی شد تا به امروز که چهارده ساله و ساکن محله امام رضا (ع) است.

● از اولین تلاش هایت برای مداحی بگو.

در خانه لوله جاروبرقی را برمی داشتم یا کاغذی را لوله می کردم و به جای میکروفون جلوه هایم می گرفتم و مداحی می کردم. مادرم که این علاقه من را دید در شش سالگی برایم میکروفونی خرید. آن قدر ادای مداحان مختلف را درمی آوردم که صدای همسایه ها درآمده بود.

● به کلاس هم رفتی؟

از هشت سالگی زیر نظر آقای مقدم در هیئت ریزه خواران امام رضا (ع) دو سال دوره دیدم. سپس به کلاس های آقای صولت در مجتمع فرهنگی امیرالمؤمنین (ع) رفتم و هشت سطح مداحی را به شکل کامل یاد گرفتم.